

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

داستان موفقیت یک روز نمند



**THE INSTANT
MILLIONAIRE**

A Tale Of Wisdom And Wealth

نویسنده: مارک فیشر
مترجم: ارسطو خلیلی فر

سرشناسه: خلیلی فر، ارسطو، ۱۳۶۰ - ■■■■
عنوان کتاب: حکایت دولت و فرزاندگی ■■■■
مشخصات نشر: تهران: بابان، ۱۳۹۴. ■■■■
مشخصات ظاهری: ۱۱۸ص. ■■■■
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۸۷۱-۲-۰ ■■■■
وضعیت فهرست نویسی: فیبای مختصر ■■■■
یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است ■■■■
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۲۲۹۳۹ ■■■■

ناشر: انتشارات بابان ■■■■
عنوان کتاب: حکایت دولت و فرزاندگی ■■■■
نویسنده: مارک فیشر ■■■■
مترجم: ارسطو خلیلی فر ■■■■
مدیر تولید و گرافیک: علی خلیلی فر ■■■■
واژه نگار و ویراستار: فاطمه سعادتی ■■■■
طراح جلد: سید بهادر خیرگیری ■■■■
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: بابان ■■■■
با همکاری: گروه سرمایه گذاری بابان ■■■■
نوبت چاپ: ششم ■■■■
سال و محل نشر: تهران، ۱۳۹۴ ■■■■
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان ■■■■
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه ■■■■

انتشارات بابان

| مرکز تحقیقات و توسعه انتشارات بابان |

دفتر مرکزی و فروشگاه:

تهران، نارمک چهارراه تلفنخانه، خیابان
نوروزی کوچه لاله، شماره ۲، واحد ۱۳

www.baban.ir

info@baban.ir

Sms: 5000206045

+9821-77972868 (10line)

یادداشت ناشر

سال‌ها پیش مرحوم پدر بزرگمان زنده یاد دکتر حسین خلیلی‌فر بنیانگذار جغرافیای نوین در ایران و مولف کتب درسی جغرافیای کشور با تاسیس و انتشار مجله‌ی دانستیها در سال ۱۳۳۰ این راه را آغاز کرد و ما نیز با تجربه‌ی بیش از شصت سال فعالیت خانوادگی در حوزه‌ی فرهنگ و آموزش با اخذ مجوز نشر کتاب از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، انتشارات بابان را بنیان نهادیم. بر خود می‌بالیم که ادامه دهنده‌ی این راه با ارزش فرهنگی هستیم. ما نام این انتشارات را به یاد مرحوم پدر و پدر بزرگمان بابان نهادیم. بابان به معنی خانه‌ی پدری است و اینجا خانه‌ی پدری ما خواهد بود.

با کمال میل خرسندیم که مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را از همه‌ی عزیزانی که در این مسیر همراه و همدل ما بودند به واسطه‌ی حمایت‌های بی‌دریغشان تقدیم نماییم. انتشارات بابان از کلیه‌ی عزیزانی که به هر نوعی در تولید و توزیع این مجموعه سهمی داشته‌اند صمیمانه تشکر و قدردانی می‌نماید و در انتظار دریافت نظرات از اساتید گرانقدر، دانشجویان عزیز، و دیگر خوانندگان این مجموعه است.

امید است که این خدمت ناچیز مورد قبول خداوند متعال قرار گرفته و قابل استفاده شما عزیزان باشد.

ارسطو خلیلی‌فر

(بنیانگذار و مدیرمسئول انتشارات بابان)

■ ■ فهرست مطالب ■ ■

صفحه	عنوان
۹	مقدمه‌ی مترجم
۱۴	مقدمه‌ی ناشر
۱۵	■ فصل اول
	حکایت مشاوره‌ی مرد جوان با خویشاوندی ثروتمند
۲۱	■ فصل دوم
	حکایت ملاقات جوان با باغبانی پیر
۲۹	■ فصل سوم
	حکایت آموزش جوان در مورد غنیمت شمردن فرصت و خطر
۳۷	■ فصل چهارم
	حکایت زندانی شدن جوان
۴۱	■ فصل پنجم
	حکایت فراگیری ایمان
۴۵	■ فصل ششم
	حکایت فراگیری تمرکز بر هدف
۵۱	■ فصل هفتم
	حکایت ارزش تصویر از خود
۵۹	■ فصل هشتم
	حکایت کشف قدرت نفوذ کلام
۶۷	■ فصل نهم
	حکایت نخستین آشنایی جوان با قلب گل سرخ
۷۱	■ فصل دهم
	حکایت تسلط بر ضمیر ناخودآگاه
۷۷	■ فصل یازدهم
	حکایت گفتگوی جوان و استادش درباره‌ی ارقام و فرمول‌ها

- ۸۵ ■ فصل دوازدهم
حکایت فراگیری خوشبختی و زندگی
- ۹۵ ■ فصل سیزدهم
حکایت یادگیری بیان خواسته‌ها در زندگی
- ۱۰۱ ■ فصل چهاردهم
حکایت کشف رازهای باغ گل سرخ
- ۱۱۳ ■ فصل پانزدهم
حکایت زمانی که جوان و پیرمرد هر یک راه خود را پیش می‌گیرند
- ۱۱۶ ■ کلام آخر

تقدیم به:

تمامی آنانی که برای پیشرفت و سعادت خود و بشریت
تلاش می‌کنند...

ارسطو خلیلی فر



مقدمه‌ی مترجم

حکایت دولت و فرزاندگی، کتابی که هرگز تا آخر عمرم فراموشش نخواهم کرد. کتابی که مرا بیدارتر کرد و به دنیایی از آگاهی‌ها برد. کتابی که به من گفت تو بگونه‌ای بهتر هم می‌توانی زندگی کنی. ندایی که از جانب خدای مسبب الاسباب بود، آری ندایی که از جانب خدای رزاق بود. درست در شرایط سخت و دشوار آن دوران، روزی دوستی قدیمی که از خارج آمده بود، به دیدنم آمد و کتابی به من هدیه کرد که به زبان انگلیسی بود *a tale of wisdom and wealth*. حکایت دولت و فرزاندگی. آری یک کتاب سرنوشت زندگی مرا عوض کرد و مرا به اوج علم و آگاهی و ثروت و شهرت رساند. کتابی که روزی گفت هدف هایتان را بنویسید و من هدف تاسیس انتشارات را نوشتم، امروز همان هدف محقق شده، یعنی انتشارات بابان، ناشر نسخه فارسی همان کتابی هست، که به من یاد داد هدف‌هایم را باید بنویسم. ما افتخار می‌کنیم که ناشر این کتاب ارزشمند به زبان فارسی هستیم. و این از لطف خدا بوده است. اگرچه این کتاب سال‌ها در زمره پرفروش‌ترین کتاب‌های منتشر شده در ایالات متحده آمریکا و دنیا بوده است و چه بسا خیلی از انسان‌ها این کتاب را خواندند و اتفاقی برایشان نیفتاد، اما قطعا این کتاب تلنگری بوده است برای بسیاری از انسان‌های موفق دنیا که تشنه یک تغییر بزرگ و به دست آوردن انگیزه‌ای برای بهتر زندگی کردن و رسیدن به اوج زیبایی‌های یک زندگی بودند. آری هیچ چیز در این دنیا اتفاقی نیست. هرکتابی، سخنی، رویدادی، می‌تواند از سوی خداوند و سیستم هستی برای شما پیامی داشته باشد. انسان‌های هوشیار و آگاهی که پیام‌ها را می‌گیرند و با دقت بررسی می‌کنند و اقدام می‌کنند، از زندگی خود شاهکار می‌سازند. اینک این کتاب برای شما پیامی دارد. این شما هستید که باتشنگی و احساس نیاز برای تغییر، این پیام را دریافت می‌کنید. اگر خود را لایق یک تحول بزرگ و رسیدن به یک زندگی مادی، معنوی و علمی می‌دانید، با دقت مفاهیم آن را بخوانید و درک کنید و باور کنید تا با قانون‌مندی‌های جهان هستی برای کسب ثروت‌ها و دستاوردها هم آوا شوید.

تا هر اندیشه ثروت جویانه شما که با یک باور عالی حمایت می شود، فرمانی به سیستم هستی شود و خدای مسبب الاسباب که سیستم هستی را به خدمت اندیشه های انسان درآورده است بر شما عنایت کند تا مظاهر ثروت های مادی و معنوی جذب شما شوند و شما به سعادت دنیا و آخرت برسید و رستگار شوید.

ولی به راستی چگونه ممکن است از بالاترین کیفیت زندگی بهره مند شد؟ چطور می توان لحظه به لحظه به انتخاب درست دست زد و عالم خود را به والاترین و زیباترین شکل ممکن آفرید؟ چرا برخی افراد موفق می شوند ثروتمند شوند، در حالیکه عده ای دیگر فقط در خواب و رویای آن بسر می برند؟ آیا آنها بیشتر کار می کنند؟ آیا آنها باهوش ترند و یا از تحصیلات بالاتر و بهتری برخوردارند؟ به این سوالات در کتاب حکایت دولت و فرزاندگی پاسخ داده می شود، کتابی حاوی حکایتی قدرتمند، مملو از اندرزه های ویژه مالی که در راه سوی سعادت مالی و فردی می گشاید. شاه کلید و راز نهان موفقیت در رشته ای از اصول نهفته است که نویسنده در سراسر کتاب این اصول و قواعد را به زیباترین شکل ممکن بیان نموده است. در محیط اطرافمان همه ی ما افرادی را می شناسیم که از حد اعلای انرژی، طراوت، سرزندگی و سلامت برخوردارند. می توانید این خصوصیات را در نشست و برخاست و یا در چشمانشان ببینید. با حضور در هر مجلسی تاثیری خاص بر حال و هوای مجلس پدید می آورند. بر خلاف اعتقاد متعارف، رسیدن به اوج کمال در زمینه های احساسی، مالی، روابط و تندرستی برای همه دست یافتنی است. مشروط به اینکه ابزار و تدابیری که زندگی فوق العاده را به وجود می آورد به روشنی درک کنند و آنها را بکار ببرند. یکی از این ابزارها، فکر یا قدرت ذهن است، در دنیای انسان همه چیز از یک فکر آغاز می شود و فکر مبدا تحول و خلق هر پدیده ای توسط اوست. انسان همان است که می اندیشد و اگر انسان ها به دنبال موفقیت، خوشبختی و نشاط در زندگی خود هستند، باید بدانند که آدمی تنها در سایه ی تولید افکار درست، مثبت، خلاق و هدفمند و روحیه آفرین است که می تواند به دستاوردهای عالی برسد و سعادت و خوشبختی را در آغوش بگیرد.

حکایت دولت و فرزاندگی توسط مارک فیشر میلیونر به نگارش درآمده و براساس ماجرای واقعی ملاقاتش با پیرمردی است که رازهای موفقیتش را به او منتقل نمود. این کتاب ارزشمند، داستانی جالب و بیادماندنی را به ما ارزانی می‌دارد که پرده، از راز یکی از با اهمیت‌ترین و با ارزش‌ترین حقایق زندگی برمی‌دارد، این حقیقت که بدست آوردن موقعیت مالی و یک زندگی پر حاصل، هدف‌هایی هستند که ما می‌توانیم در صورت درک و اجرای اصول و قوانین موفقیت به آنها دست یابیم.

حکایت دولت و فرزاندگی که در زمینه‌ی تغییر نگرش و رفتار است، به یقین برای تمام اقشار جامعه اعم از پدران و مادران، اساتید، مدیران، بازرگانان، دانشجویان و غیره راهنما و ره‌گشاست. به شما توصیه می‌کنم این کتاب را با جان و دل بخوانید زیرا که با یادگیری این اصول و بکار بستن آن، کیفیت زندگی شما برای همیشه تغییر خواهد کرد.

با کمال میل خرسندم که مراتب سپاسگزاری و قدردانی خود را از همه عزیزانی که در تهیه این کتاب نقش داشته‌اند به واسطه حمایت‌های بی‌دریغشان تقدیم نمایم.

از جناب آقای علی خلیلی فر مدیرعامل محترم انتشارات بابان به پاس سخت‌کوشی و تلاش فراوانشان، کمال تشکر و قدردانی را می‌نمایم. هم‌چنین سرکار خانم فاطمه سعادت‌ی که انجام امور اجرایی کتاب را برعهده داشتند، کمال تشکر و قدردانی را می‌نمایم.

در پایان دوست دارم در یک بیان صمیمانه، به خوانندگان محترم، ابراز کنم که در ترجمه این کتاب چیزی به جز عشق و خدمت را لحاظ نکرده‌ام. تمام فکر آن بوده که هرآنچه در توان دارم را در این مسیر به کار گیرم.

با وجود دقت فراوانی که در تهیه این اثر به‌کار رفته است، وجود اشتباه در آن اجتناب‌ناپذیر است. لذا از تمامی دوستان، اساتید و دانشجویان عزیز خواهشمندم هرگونه نظر و پیشنهاد در زمینه اصلاح یا بهبود این کتاب را از طریق سایت، khalilifar.ir با من در میان بگذارند.

در انتها دوست دارم که شما خواننده عزیز صرفاً به خواندن این کتاب اکتفا نکنید، بلکه با دفتر انتشارات بابان تماس بگیرید و دیگر محصولات موفقیت را دریافت کنید تا از خود یک انسان توانمند و زیبا بسازید و با اندیشه‌ها و نگرش‌های مثبت و عالی، خوب فکر کنید، خوب تلاش کنید و خوب زندگی کنید. امید است که این خدمت ناچیز مورد قبول خداوند متعال قرار گرفته و قابل استفاده شما عزیزان باشد.

ارسطو خلیلی فر

مقدمه‌ی ناشر

هر عصری داستان‌های ویژه‌ی زمان خود را دارد، بخصوص داستان‌هایی که فرهنگ و بستر^۱، این چنین معنایشان می‌کند: «داستان‌هایی که واقعیتی ارزشمند را یادآوری می‌کنند» این کتاب کوچک، داستانی نیرومند، پرمعنا و جدید را به ما هدیه می‌کند که یکی از باارزش‌ترین حقایق زندگی را آشکار می‌کند، این حقیقت که رفاه مالی و زندگی سرشار از خوشبختی، اهدافی هستند که اگر اصول موفقیت را درک کنیم و بکار ببندیم، همه‌ی ما می‌توانیم به آنها دست یابیم. شاید داستان بهترین روش برای نشان دادن این حقایق باشد:

زیرا در سادگی کودکانه‌ی یک داستان، می‌توانیم بطور مستقیم با سادگی کودکانه‌ی ضمیر ناخودآگاه خود ارتباط برقرار کنیم و تغییرات مثبت فراوانی را در زندگی ایجاد کنیم.

ما افتخار می‌کنیم که ناشر این کتاب در ایالات متحده هستیم. این کتاب قبلاً در ده کشور جهان، از جمله بیشتر کشورهای اروپای غربی، ژاپن، چین، مکزیک و برزیل به چاپ رسیده‌است.

نویسنده‌ی کتاب، یک ثروتمند به معنای واقعی کلمه است. «یعنی حرف و عملش یکی است» و نمی‌توان به سادگی از حکایتش گذشت.

این کتاب را نه یک بار، بلکه بارها و بارها باید خواند و به رازهای آن عمل نمود. کتابی درخشان، که می‌تواند شما را از هر جهت ثروتمند کند و بعضی از این جهات بسیار مفیدتر و باارزش‌تر از ثروت مادی است.

مارک آلن

ناشر

1-Webster

فصل اول

حکایت مشاوره‌ی مرد جوان
با خویشاوندی ثروتمند

فصل اول

حکایت مشاوره‌ی مرد جوان با خویشاوندی ثروتمند

روزی روزگاری مرد جوان باهوشی زندگی می‌کرد که دلش می‌خواست ثروتمند شود. در حالی که ناامیدی‌ها و مشکلات تمام وجودش را فرا گرفته بود، اما با این حال همچنان به ستاره‌ی بخت خود ایمان داشت.

در حالی که منتظر بود تا بخت و اقبال به رویش لبخند بزند، در یک شرکت تبلیغاتی کوچک به عنوان دستیار مدیر حسابداری کار می‌کرد. حقوقش کافی نبود و مدتی بود که از کارش احساس نارضایتی می‌کرد. دیگر حال و حوصله‌ی کار کردن را نداشت.

او به فکر انجام کار دیگری بود، شاید کتاب داستانی بنویسد که او را به پول و شهرت برساند و مشکلات مالی‌اش را به یکباره و برای همیشه خاتمه دهد. اما آیا این آرزویش کمی بلند پروازانه و نامعقول نبود؟ آیا به راستی از استعداد و مهارت کافی برای نوشتن کتابی پر فروش برخوردار بود یا صفحات آن از ناامیدی‌ها و بدبختی‌های درونش پر می‌شدند؟

بیش از یک سال بود که کارش به کابوس روزانه‌اش تبدیل شده بود. رئیسش بیشتر اوقات صبح را به خواندن روزنامه می‌گذراند و قبل از آنکه برای نهار سه ساعته غیبتش بزند، یادداشت‌هایی می‌نوشت. او مدام تغییر عقیده می‌داد و دستورهای ضد و نقیضی را صادر می‌کرد. اما فقط رئیسش نبود، دور و برش همکارانی بودند، که از کارشان خسته و دلزده بودند، انگار هوش و حواسشان را از دست داده بودند و همگی قید همه چیز را زده بودند.

جرأت نداشت به هیچ یک از آن‌ها درباره‌ی رویایش بگوید که قصد دارد دست از همه چیز کشیده و نویسنده شود. می‌دانست که آنها حرفش را شوخی می‌پندارند. زمانی که سر کار بود خودش را از همه‌ی جهان جدا می‌دید، انگار در کشوری بیگانه بود که نمی‌تواند به زبان آنها صحبت کند. هر دوشنبه صبح از خود می‌پرسید که چطور می‌توان یک هفته‌ی دیگر در اداره دوام آورد. او بطور کامل با انبوه پرونده‌های روی میز و با نیازهای مراجعانی که طالب فروش

سیگاراها و اتومبیل‌ها و نوشابه‌هایشان بودند، احساس بیگانگی می‌کرد... شش ماهی می‌شد که استعفانامه‌اش را نوشته بود و با استعفانامه‌ای که از جیبش زبانه می‌کشید چندین بار پای به اتاق رئیسش گذاشته بود، اما هیچگاه نتوانسته بود نیتش را عملی کند.

خنده‌دار بود، اگر سه یا چهار سال پیش بود در انجام این کار تردیدی به خود راه نمی‌داد ولی انگار حالا اطمینانی به انجام آن نداشت. چیزی مانع او می‌شد. آیا نوعی نیرو بود یا ترسویی مطلق؟ انگار جسارتی را که همواره در گذشته برای رسیدن به خواسته‌هایش یاری‌اش داده بود، از دست داده است.

او همچنان منتظر فرصت مناسبی بود و به هر عذر و بهانه‌ای متوسل می‌شد تا اقدام عجولانه‌ای نکند، از خود سؤال می‌کرد آیا عاقبت بدرستی می‌تواند موفق شود؟ آیا به خیال‌پردازی دائمی مبدل شده‌بود؟

آیا ناتوانی او ناشی از این حقیقت بود که تا خرخره زیر بار قرض رفته‌بود؟ یا فقط به این خاطر بود که داشت پیر می‌شد؟ فرایندی که بی‌گمان با از دست دادن رویاهای آینده‌مان آغاز می‌شود.

یک روز که در کمال ناامیدی بسر می‌برد، ناگهان به فکرش رسید به دیدن یکی از عموهایش که بسیار ثروتمند شده‌بود برود. شاید او می‌توانست نصیحتی به جوان کند یا از آن هم بهتر به او پولی بدهد. عمویش مردی خونگرم و با محبت بود که بلافاصله پذیرفت او را ببیند. اما قبول نکرد که به او پولی بدهد، زیرا معتقد بود که با این کار در حق او لطفی نمی‌کند.

عمویش پس از شنیدن درد و دل‌های او، پرسید: «چند سالت است؟»

جوان با ترس و لرز زمزمه کرد: «۳۲ سال.»

«آیا می‌دانی جان پل گتی ۲۳^۱ ساله بود که اولین میلیون دلارش را به دست آورد و من هم وقتی به سن تو بودم، نیم میلیون دلار داشتم؟ پس چطور تو در این سن مجبوری پول قرض کنی؟»

«به من سرکوفت می‌زند. مثل خر کار می‌کنم، گاهی بیشتر از ۵۰ ساعت در

هفته ...»

«آیا واقعاً معتقدی سخت‌کوشی سبب دولت مردمان می‌شود؟»

«فکر می‌کنم اینطور باشد، همیشه بر این باور بوده‌ام.»

«در سال چقدر درآمد داری؟ ۲۵۰۰۰ دلار؟»

«جوان پاسخ گفت: بله، در همین حدود.»

«آیا فکر می‌کنی کسی که ۲۵۰۰۰۰ دلار درآمد دارد، ده برابر تو در هفته کار

می‌کند؟ مسلماً نه! پس اگر این شخص بدون آنکه بیشتر از تو کار کند، ده

برابر تو درآمد دارد، می‌بایست به کاری کاملاً متفاوت از کار تو مشغول باشد.

می‌بایست رازی در کارش باشد که تو کاملاً از آن بی‌اطلاعی.»

«همین طور است.»

«خوش‌شانسی که حداقل این را می‌فهمی. خیلی‌ها حتی همین را هم نمی‌فهمند.

آن چنان در کسب معیشت خود می‌کوشند که لحظه‌ای نمی‌ایستند تا فکر کنند

چگونه می‌توانند مشکلات مالی خود را برطرف کنند.

بیشتر مردم حتی یک ساعت از وقتشان را برای اینکه بفهمند چگونه می‌توانند

پولدار شوند و چرا هیچگاه نتوانسته‌اند پولدار شوند، صرف نمی‌کنند.»

جوان ناگزیر به اقرار بود، به‌رغم جاه‌طلبی سوزان و رویای کسب ثروت،

هیچگاه وقتی را صرف این نکرده بود که به راستی بنشیند و سراسر وضعیت خود

را بسنجد.

انگار همه چیز حواسش را پرت می‌کرد و از مواجهه‌ی او با مشکلی که به طور

مسلم اهمیتی حیاتی داشت، جلوگیری می‌کرد.

عموی مرد جوان لحظه‌ای سکوت کرد، سپس لبخندی زد و گفت: «تصمیم گرفته‌ام

کاری برایت بکنم، تو را نزد مردی می‌فرستم که به من کمک کرد تا ثروتمند

شوم. به او میلیونر یک شبه می‌گویند. آیا چیزی درباره‌ی او شنیده‌ای؟»

«مرد جوان گفت: نه، هیچ وقت.»

«او این نام را به این دلیل انتخاب کرد که مدعی است پس از کشف راز واقعی

ثروتمند شدن، یک شبه ثروتمند شده است. او مدعی است که می‌تواند به همه

کمک کند تا یک شبه پولدار شوند و یا دست کم طرز فکر یک فرد پولدار را

بدست آورند.»

عمویش به طرف نقشه‌ای بزرگ روی دیوار برگشت و به شهری کوچک و تقریباً دور افتاده و متروک اشاره کرد.

«آیا تا به حال به این شهر رفته‌ای؟»

«نه»

«چرا یک بار سعی نمی‌کنی؟ برو. پیدایش کن. شاید رازش را برایت فاش کند. او در خانه‌ای رویایی و زیبا زندگی می‌کند، زیباترین خانه در تمام شهر. برای پیداکردنش با مشکلی مواجه نخواهی شد.»

«چرا خودتان این راز را به من نمی‌گویید؟ آن وقت مجبور نیستم برای رفتن به آنجا به خودم زحمت بدهم.»

«فقط به این دلیل که من این حق را ندارم. وقتی میلیونر یک شبه این راز را با من در میان گذاشت، اولین چیزی که از من خواست، این بود که قسم بخورم آن را به کسی نگویم. البته او گفت که من می‌توانم مردم را به او معرفی کنم.» همه‌ی این‌ها در نظر جوان، هم شگفت می‌نمود، هم قابل توجه. بی‌شک کنجکاویش برانگیخته شده بود.

«آیا مطمئنید که هیچ چیز نمی‌توانید به من بگویید؟ واقعاً هیچ چیز؟»

«دقیقاً همینطور است. تنها کاری که می‌توانم انجام دهم این است که سفارشت را به میلیونر یک شبه بکنم.»

عموی مرد جوان یک برگ کاغذ ظریف و زیبای نامه‌نگاری را از کشوی میز تحریر گول پیکر چوب بلوطی‌اش بیرون کشید، آنگاه نامه را تا کرد و در پاکت گذاشت و به دست برادرزاده‌اش داد. گفت: «این معرفی نامه‌ات و این هم آدرس میلیونر یک شبه! یک چیز دیگر، باید قول بدهی که این نامه را نخوانی. اما اگر بر خلاف هشدار من آن را باز کردی، در صورتی که می‌خواهی همچنان برایت موثر واقع شود، ناچار باید واثمود کنی که آن را نگشوده‌ای. اما کار کرده را چگونه می‌توانی ناکرده کنی؟»

مرد جوان نمی‌دانست که عمویش راجع به چه حرف می‌زند. اما قبول کرد.

عمویش همواره کمی عجیب و غریب بود. اما قصد داشت به وی کمک کند، پس تصمیم گرفت که خیلی پیگیر این موضوع نشود. به گرمی از او تشکر کرد و آنجا را ترک کرد.

خرید آسان و دریافت سریع چاپ آخر کتب

فروشگاه بابان

w w w.baban.ir